

داستان مصور موسیقی مغربزمین

۳۰

یوهانس براهمس

آثار براهمس تا ده بیست سال قبل حتی در برخی از کشورهای مهم غربی، و بخصوص در فرانسه، ناشناس مانده بود و با بی التفاتی و بی اعتنائی عامه مردم و حتی موسیقی دانان روبرو می گشت و دیرزمانی نیست که بیشتر آثار او بحق قبول عام یافته است. زندگی و شخصیت او نیز تا مدتها کم و بیش آنچنانکه باید معروف موسیقی دانان نبود و بانوعی اهمال و بدبینی تلقی می شد. شاید اصل و نسب او در این میان بی تأثیر نبوده باشد بدین معنی که خانواده براهمس اصلاً اهل ایالت «هولشتین» در شمال آلمان بود و اهالی این ایالت، به سبب بعضی خصوصیات قومی و نژادی، به ترشروئی و نوعی خشونت باطنی معروفند. با اینکه وی در شهر هامبورگ زاده شد و در شهرهای لایپزیگ و دوسلدورف و وین اقامت کرد، و با وجود اشتغال به کار در دربار شهر دتمولد و مسافرت های متعدد و دوستی با بزرگان هنر زمان خود، هیچگاه بعضی از خصوصیات اخلاقی او - از قبیل دیرجوشی و گوشه گیری و غیر اجتماعی بودنش - بکلی از بین نرفت. معروف است که در آغاز جوانیش روزی به خدمت



«لیست» رسید. (همچنانکه می دانیم لیست پیوسته مشوق و حامی هنرمندان جوان بود). لیست از راه لطف و بزرگواری به نواختن یکی از آثار جدیدش برای براهمس جوان پرداخت ولی اندکی بعد دریافت که مستمع جوانش در خواب ژرفی فرو رفته است ...

استعداد زودرس او برای موسیقی با مخالفت پدر و مادرش مواجه نشد. ولی باقریحه و بیسرفت فوق العاده‌ای که از نخستین سالهای کودکی در کار نوازندگی پیانو از خود نشان داد، بیم آن می‌رفت که نوازندگی «دوره کرد» و «ویرتوئوز»ی که پیوسته در سفر است، پیشه او گردد اما مراقبت و هشیاری نخستین معلمان او مانع شد تا وی دچار چنین سرنوشتی شود. تنها آرزوی او هم این بود که آهنگساز شود. ونه «مجری» و نوازنده. بخت نیز با او یاری کرد و با موسیقی دانان معروفی آشنا شد و مورد توجه آنان قرار گرفت و از مساعدتهای ذقیمت آنها بهره‌مند گشت. «شومان» در حضور مردم او را «بتهوون جدید» خطاب کرد و همین امر موجب شهرتش گردید. اما این کار در حقیقت بیش از آنچه خدمتی در حق او باشد برایش زیان آور بود زیرا چنین ستایشی دشمنان و حاسدان فراوانی پدید آورد و در سر تا سر عمر بار این مدح افتخار آمیز عذابش داد ...

محاسن و سبقت پر پشت براهمس، که سیمائی عبوس و اندکی تلخ بدو می‌بخشید، از جمله عواملی است که تصویر نادرستی از شخصیت او ساخته‌اند. در این باره هم توضیحی لازم می‌نماید: براهمس در طی سالهای جوانی از زیبایی لطیف و کود کانه صورت خود و چشمان آبی و موهای بلند طلائی و رنگ پوست دخترانه و صدای «سوپرانو»یش شرمنده و معذب بود و بی‌صبرانه در انتظار ظهور اولین دانه‌های سبیل و ریش بود تا بلکه از لطف زنانه صورتش بکاهد... او از صدای پاک و ظریفش چنان زجر می‌کشید که به تمرین‌های مرتبی پرداخت تا صدایش بم و «مردانه» شود... حاصل این تمرینها این شد که تارهای

صوتی اش آسیب ببیند و به نوعی گرفتگی صدا دچار گردد که هیچگاه درمان نشد ... هنگامی که سرانجام نخستین علائم ریش، پس از سالها آرزو و انتظار، بر چانه اش ظاهر شد ریش از «مد» افتاده بود و وی ناگزیر، به تبعیت از «مد» و سلیقه روز، می بایستی به اکراه آنرا بتراشد و اصلاح کند... با اینهمه به سن سی و سه سالگی به اقدام جسورانه ای دست زد. در آن زمان براهمس همه تابستان را در شهر زوریخ گذراند تا در کنج انزوا اثر معروف خود «رکوئیم آلمانی» را به سر برساند. در این مدت وی از اصلاح و تراشیدن ریش خودداری کرد و هنگامی که به میان دوستان برگشت بامسرت بسیار دریافت که چنان تغییر قیافه داده است که باز شناختنش مشکل می نماید. اما این قیافه جدید بهیچوجه مورد استقبال و پسند و تأیید دوستان و آشنایان واقع نشد تا جائی که براهمس بناچار مدت پانزده سال دیگر هر روز به تیغ بی دریغ ریش تراشی متوسل گردید. سرانجام در آستانه پنجاه سالگی براهمس رؤیا و آرزوی دیرینه خود را تحقق بخشید و توانست دست نوازش به ریشی بکشد که در آغاز ابعادی متوسط داشت ولی بزودی به صورت موج و تنومندی در آمد ... اغلب تصاویری که از براهمس باقی مانده، همین ریش باصلابت خود نمائی می کند، و گاه اسباب وحشت بیننده نا آگاه می شود...

اخلاق براهمس ترکیبی از حجب و خشونت، ظرافت و تندگی، تشخیص ساده لوحی، و محبت و مردم گریزی بود. از همان ابتدای جوانی، قریحه بارز و چهره کودکانه و موهای طلائی و چشمان صافش، محبتی در دل دختران ایجاد می کرد که به سویش می شتافتند و نسبت بدو اظهار علاقه و احترام می کردند اما با رفتار سرد و خشونت آمیز و سکوت آمیخته با بی اعتنائیش روبرو می گشتند. روزی، هنگامی که به اتفاق ویولون نواز مشهوری در شهرهای مختلف کنسرت اجرا می کرد، خبر یافت که میهمانی بزرگی به افتخارش ترتیب خواهد یافت تا در طی آن به مشاهیر هنر شهر معرفی گردد. براهمس مصرأ در خواست کرد که هیچ خانمی به میهمانی دعوت نشود و توضیح داد که «بدون آنها خیلی خوشتر خواهد گذشت»...

در طی نخستین دیدار بالیست (که برخلاف او مصاحبت با خانمهای هنر-

دوست زیبا را بسیار دوست می‌داشت) براهمس از محیط فریبنده محضر او و خانمهای متظاهری که دور او را فرا گرفته بودند به شدت ناراحت شد و شاید به همین سبب بود که بجای گوش دادن به سازاستاد، همچنان که دیدیم، درافکار خود غوطه ور شد و به خواب رفت .

براهمس هیچگاه حلقه ازدواج به انگشت، و گردن، ننهاد. اما این گفته بدین معنی نیست که قلبش به روی هیچ محبتی گشوده نشد، برعکس، وی بسیار حساس و باعاطفه بود و قلبی سرشار از محبتی لایزال داشت. هنگامی که درشهر

وین اقامت داشت، در روزهای عید نوئل، هنگامی که کودکان فقیری می‌دید که چشم حسرت به اسباب بازیهای پشت «ویترین» مغازه‌ها دوخته‌اند، خود را «بابانوئل» معرفی می‌کرد و می‌کوشید که باهدیه دادن وقصه گفتن حسرت و اندوه را ازدل



آنها بزداید .

بی‌اعتنایی او نسبت به زنان نیز، پس از نخستین سالهای جوانی، رو به کاهش رفت و منجمله به چند خواننده که صدایشان مسحورش کرده بود تعلق خاطری یافت. از علاقه و محبتی که به «کلارا شومان» همسر روبرت شومان حامی خود داشت و پیوسته نسبت بدان مومن و وفادار ماند، هنوز همچون نمونه عشقی پاک و پایدار سخن به میان می‌آید. دوستی برادرانه او با «یوآخیم» ویولونیست معروف در خور ستایش است. یوآخیم در باره او گفته است «به پاکی الماس و ملاطفت برف بود». همه‌زندگی او، که دور از اغراض و در خدمت غایت مطلوبی و اسپری شد، گواه بر بزرگی و سخاوت طبع اوست. براهمس برآستی چه از لحاظ اخلاقی و چه از نظر هنری یکی از چهره‌های تابناک قرن گذشته بود. طبقه‌بندی براهمس همچون آهنگساز کلاسیک یا رومانیک کار آسانی نیست، وی که اندیشه و طبعی آزاد و مستقل داشت زمانی در عرصه هنری آلمان ظهور کرد که مبارزه مسلکی بر آن سایه افکنده بود. این قبیل مبارزه‌ها، همچنانکه

در فصلهای پیشین دیده‌ایم، چه در زمینه موسیقی و چه در عرصه ادب، غالباً غوغائی پیاپی می‌کند. چنین مبارزه و غوغائی، در مملکتی مثل آلمان، که موسیقی مقام و اهمیتی خاص دارد، طبعاً بسیار پر شور و دامنه‌دار بود. سنت کهنسال کلاسیک روبه‌سستی و انحطاط می‌رفت و از سوی دیگر موسیقی‌دانان جوان رومانیک علم طغیان برمی‌افراشتند. اما حدود مرز این دو گرایش، گاه کاملاً روشن نمی‌نمود و تصنعی و بی‌پایه به نظر می‌رسید. شهر لایپزیک، تحت سلطه «مندلسون» مدتها سنگر کلاسیسیسم و آکادمیسم خالص به‌شمار می‌رفت و شهر «ویمار» تحت الحمايه لیست مرکز و پناهگاه هنرمندان نوپرداز گردید. پس از مرگ مندلسون بین وارثان هنری او اختلاف افتاد زیرا بسیاری از آنان پیروان شومان را چندان مقید به اصول کهن نمی‌شمردند در حالی که «ویمار»های پر شور و پیشتاز، احترام و اعتقاد جسورانه لیست را به بعضی اصول و قواعد اساسی هنری، ملامت می‌کردند. شعور و تشخیص اندکی «دهاتی‌وار» براهمس، او را از این گفتگوها و مبارزه‌های جنجالی دور می‌ساخت و از پیوستن به یکی از دو اردوگاه (که در هر دوی آنها دارای دوستانی بود) باز می‌داشت. با گذشت زمان مشاهده می‌کنیم که براهمس بدین گونه تکنیک کلاسیک خود را حفظ کرده و در عین حال آنرا با کشفیات جسورانه و باروری که طبع بشدت رومانیکش امکان پذیر ساخته، غنی‌تر و پرمایه‌تر نموده است.

آثار متعدد او برای پیانو و موسیقی مجلسی، سیصد «لیده»ی که از او به یادگار مانده، چهار سنفونی، واریاسیون‌های اورگستری، آوازهای دسته‌جمعی، «رکویتیم» و «رینالدو»ی او جنبه‌ها و صور بسیار متفاوتی از قریحه فوق‌العاده او را عرضه می‌دارند. این جنبه‌های گوناگون گاه به صورت نقش پردازی پر جنب و جوش «رقصهای مجار» جلوه می‌کند و گاه به سادگی عامیانه «آوازهای عامیانه آلمانی» می‌گراید. زمانی همچون «والس‌های عشق» سرشار از لطف و محبت می‌نماید، یا مانند «آوازهای کولی» گویای حالاتی غرور آمیز می‌گردد، یا مثل «رومانس»ها و «آوازهای جدی» به رقت اندوهباری می‌آلاید و یا به بلند پروازی‌های دل‌انگیز سنفونی‌ها و «رکویتیم آلمانی» اومی‌رسد. «واریاسیونها بر روی تمی از هایدن» و سنفونی‌های او را باید شناخت. نخستین سنفونی در

دو كوچك ظاهراً اندكى سنگين مى نمايد اما همچون سنفونى اى از بتهوون رقت انگيز است و مستقيماً به دل شنونده راه مى يابد. سنفونى دوم، در ر بزرگ، طراوت و صفا و جنبه روستائى خاصى دارد. سومين سنفونى، در فا بزرگ، با تركيبى از احساسات قهرمانى و شاعرانه لطيف، گوئى پرده از ضمير باطن براهمس به يكسو مى زند. چهارمى سنفونى، در مى كوچك، آميخته با تفكرات عميق مى نمايد. بخش نهمى اين سنفونى ازسى ويك «وارياسيون» بر روى تمى بسيار



ساده و بى پيرايه شامل هشت نوت، تشكيل مى يابد. اين اثر، اندكى پس از اينكه نوشته شد، نزديك بود طعمه حريقى گردد اما شجاعت و علاقه زن صاحبخانه براهمس آنرا از كام آتش بيرون كشيد.

براهمس هنرمندى «منطقى»

و «معقول» و سالم بود. در كار او تعصب و نيز مجامله اى ديده نمى شود. هيچگاه به اقتضا و به پيروي از «مد» روزكارى نكرد و هيچ چيز از راهى كه برگزيده بود منحرفش نساخت. با نوشتن آثارش جز آزاد و آرام ساختن وجدانش قصدى نداشت و در اين ميان به مال و جلال نمى انديشيد. چنين صفاتى بخصوص در عصر ما نادر است و در خور احترام. *گاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي*

هنگامى كه به آثار او، مشحون از موسيقى راستين، طراوت و روشنائى و احساسات انساني، گوش فرامى دهيم، درك اين مسئله مشكل مى شود كه چرا و چگونه ديرزمانى اين آهنگساز پرنبوغ آلمانى مورد بى التفاتى هنردوستان فرانسوى قرار گرفته بود...

« سن = سانس »

دو سال پس از تولد براهمس، استعداد موسیقی برجسته‌ای در وجود کودکی در کشور فرانسه چشم به جهان گشود. اجداد این نوزاد پارسی اهل ایالت «نورماندی» بودند. آنان در سده هفتم میلادی در نزدیکی صومعه‌ای دهکده‌ای بنا نهاده و آنرا به یاد «سیدونیوس قدیس» (سن سیدونیوس) «سن سانس» موسوم ساخته بودند. این اسم نام خانوادگی نسلی از بزرگان و نجیب‌زادگان شده بود که پس از انقلاب فرانسه مزایا و عناوین اشرافیت را از دست داده بودند. «کامی سن سانس» که در این فصل به احوال و آثارش می‌پردازیم به سال ۱۸۳۵ زاده شد. پدرش دو ماه پس از غسل تعمید او از بیماری سل که دیرزمانی بدان گرفتار بود، درگذشت اما جرم این بیماری جانکاه را به فرزندش منتقل ساخت. فرزند نوزاد با مراقبت‌ها و احتیاط‌های فراوان مادر و عمه‌اش بزرگ شد. از او چنان مواظبت کردند و مواظبت از وضع ریوی خود را چنان بدو آموختند که کودک رنجور و نحیف - که پزشکان از همان آغاز کار امیدی به زنده ماندنش نداشتند -

هشتاد و شش سال زندگی کرد...

ذوق و استعداد موسیقی او بارزتر از آن بود که بتوان در آن تردید کرد. او در دوسالگی همه اصوات پیانو و نامهای آنها را بازمی شناخت. همه اصواتی که از اشیاء فلزی یا بلورین برمی-خاست دوست می داشت. اصوات فرعی (دآرمونیک) فوقانی و تحتانی صوت اصلی ناقوس را تشخیص می داد و از زمزمه و «قل قل» و صدای آب بهنگام جوشیدن در قوری، لذت می برد و حتی می توانست آنها را به نوت



در آورد...

در سه سالگی «والس» هائی بداهه نوازی می کرد و می ساخت. نواختن پیانو را با سهولتی شگفت انگیز آموخت تا جائی که به سن ده سالگی کنسرت های درخشانی اجرا می کرد که در طی آن کنسرتوها با اورکستر می نواخت. اما او آرزویی جز آنکه همچون حیوانات سیرک «هنر نمائی» کند در سر می پروراند: می خواست آهنگساز شود. در چهار سالگی نواختن قطعاتی را که «همراهی» آن از «فورمول» های یکنواخت و تکراری تشکیل می شد رد می کرد و می گفت «قسمت باس نمی خواند»! چنین اظهار نظری، از جانب کودکی خردسال، گواهی از طبع واقعی آهنگسازی می کرد. *سال جامع علوم انسانی*
این کودک اصلاً برای همه کاری استعداد داشت. وی در عین حال که به آهنگسازی و نوازندگی اشتغال داشت، در زمینه ادبیات و ریاضیات و علوم فیزیک تحصیلاتی درخشان انجام داد. شیفته نجوم بود و به گیاه شناسی و تاریخ طبیعی و زمین شناسی علاقه ای شدید داشت. اما چون می بایستی بیشتر اوقات خود را وقف موسیقی کند با حسرت و تأسف این رشته های علمی را یکی پس از دیگری ترك کرد. وارد کنسرواتوار شد و در کلاس «اورگ»، به دریافت «نخستین جایزه» نائل آمد. اما دوبار در مسابقه «جایزه رم» (معروفترین مسابقه هنری رسمی فرانسه) شکست خورد. این شکست، بخصوص در مورد سن سانس که در کار هنری

طبعی «آکادمیک» و مقید به قواعد و اصول سنتی داشت، عجیب می نماید. چنین ناکامی و شکستی در مورد فی المثل «راول» موجب شگفتی نمی تواند باشد و می توان بدبینی و اکراه ممتحنان رسمی را در برابر نوپردازهای او حدس زد. اما همچنانکه گفتیم، عدم موفقیت سن سانس، باشیوه و «دید» هنری خاص او، در مسابقه «جایزه رم» موضوعی غیر قابل فهم به نظر می آید.

سن سانس پس از دوشکست پیاپی برای دریافت جایزه رم اصرار نورزید و بی درنگ به کار و فعالیت هنری آزاد پرداخت. در یک مسابقه آهنگسازی شرکت جست و با ارائه «منظومه سسیل قدیسه» بر همه حریفان خود پیروز گردید و از این راه شهرت یافت. پس از چندی به سمت نوازنده اورگ در کلیسای منصوب شد و سپس، به سن بیست و دو سالگی، استاد موسیقی و نوازنده اورگ بزرگ کلیسای معروف «مادلن» در پاریس شد که برای او توفیقی بزرگ و افتخار آمیز بود.

به سن هیجده سالگی سن سانس نخستین سنفونی خود درمی بمل را، که به شدت مورد توجه برلینوز و گونو واقع شد، نوشته بود. این اثر بزودی به مرحله اجرا درآمد و موفقیت بسیار یافت زیرا سن سانس بنا به توصیه دوستان صاحب نظر، آن اثر را همچون اثر آهنگساز گمنامی که در آلمان به دست آمده است معرفی کرده بود...

دومین سنفونی او برنده مسابقه آهنگسازی دیگری شد. اما سن سانس که نسبت بدین اثر از اعضای هیئت داوران سخت گیرتر بود، پس از نخستین اجرای آن در پاریس و در «بوردو» با اجرای آن دیگر موافقت نکرد و اجازه چاپ آن را نیز نداد. با وجود اشتغالات و تدریس پیانو در مدرسه موسیقی «نیردیرمیر» (به شاگردانی چون «گابریل فوره» و «آندره مسازه») آثار سن سانس روبه تزايد بود. «مس» او که به شیوه باخ نوشته شده بود از جانب لیست استقبالی پر شور یافت. «اوراتوریو برای عید نوئل»، «تریو»ی معروف او در فا، کنسرتو برای پیانو، «کننت»، و «ملودی»های بسیار یکی پس از دیگری به وجود می آمد.

وی یکی از دو مؤسس «انجمن ملی» بود که برای کمک به رستخیز موسیقی فرانسه تأسیس شد. اما بعدها از آن کناره گرفت زیرا جهات تمایلی در آن انجمن

به وجود آمد که بامعتقدات اوسازگار نبود. از آن پس همه اوقات خود را صرف آهنگسازی نمود. علاقه و ارادتی که به قریحه لیست داشت نخست او را به سوی فورم نوظهور و غنی «منظومه سنفونیک» سوق داد. وی در مدت شش سال چهار منظومه سنفونیک نوشت و در آنها استادی و فراست شکفت انگیزی از خود نشان داد. در این مدت کنسرتوهائی و نیز «طوفان» و «کارناوال حیوانات» و شاهکار خود سومین سنفونی با اورگ را نوشت. همچنین آثار او پرائمی «شاهزاده خانم ژون» و «دالیلا» را به وجود آورد. «دالیلا» اسم اولیه همان اوپرای «سامسون ودالیلا» است که بازحمت بسیار سرانجام مقام و اهمیت شایسته خود را یافت.

فعالیت پر حاصل او بخصوص بدان علت درخور ستایش است که سلامت پیوسته در معرض خطر و هوای پاریس برایش نامساعد بود. با اینهمه وی خدمت نظامی خود را نیز در طی جنگ سال ۱۸۷۰ به عنوان گارد ملی انجام داد. وی در همه عمر خود به نیروی اراده و هوش در برابر وضع مختل سلامتش مقاومت کرد. از زمانی که ماداً استقلال و استطاعتی یافت هر سال زمستان را در سرزمین های آفتابی مانند مصر، الجزایر، اسپانی، جزایر کاناری و سیلان می گذراند. عنوان برخی از آثار او از قبیل «خاطرات اسمعیلیه»، «والس کاناری»، «افریقا»، «سوئیت الجزایری»، «ناقوسهای پالما» و غیره حاکی از اینست که این سفرها از

لحاظ آفرینش هنری نیز الهام بخش بوده است. در طی یکی از این سفرها بود که در «کولومبو» دوستی غیر-منتظره یافت. توضیح آنکه یوزپلنگی بدوانس و علاقه ای عجیب پیدا کرده بود و هر فرصتی را برای بیان محبت صادقانه خود مفتنم می شمرد...



سن سانس طی سالهای متمادی برای قبولاندن آثار او پرائمی خود در صحنه های تئاتر غنائی، مشکلات و ناکامی های بسیار متحمل شد. هر کدام از آثار غنائی او، قبل از اینکه به روی صحنه آید، مدتها در انتظار عنایت و التفات مدیران

اوپراها به سر برده است . در این میان بی توجهی ، وحتى خصومتی ، که مدیران اوپرای پاریس نسبت به شاهکاری چون «سامسون و دالیله» رومی داشتند ، و با سرسختی از قبول آن خودداری می ورزیدند ، بخصوص غیر قابل توجیه به نظر می آید .

«کشف» این اوپرای زیبا مرهون همت بلند و دیده تیزبین لیست است . قسمتهائی از این اثر در ضمن کنسرت هائی ، در فاصله بین قطعاتی پرطمطراق ، بدون آنکه موفقیتی قابل ملاحظه کسب کند ، اجرا شده بود . اگر لیست بر آن نمی شد که این اوپرا را خود در اوپرای شهر «ویمار» آلمان به روی صحنه بیاورد ، شاید شاهکار غنائی سن سانس برای همیشه در پرونده های او باقی می ماند .

موفقیت درخشان این اوپرا در «ویمار» ، تغییری در رفتار خصومت آمیز مدیران اوپرای فرانسه نسبت به سن سانس پدید نیاورد . از تاریخ نخستین اجرای اوپرای «سامسون و دالیله» در آلمان تا پذیرش آن از جانب اوپرای پاریس ، درست پانزده سال سپری شد دو سال قبل از اینکه درهای اوپرای پاریس به روی آن باز شود این اوپرا در شهرهای مختلف اروپا و فرانسه وحتى در پاریس چند بار در صحنه های کم و بیش کوچکی به اجرا درآمد و موفقیت هائی نیز کسب کرد . سرانجام نمایش آن به روی صحنه اوپرای پاریس انجام گرفت و با استقبال پرشوری مواجه گردید . در آن هنگام شصت سال از عمر سن سانس می گذشت و تا آن زمان توانسته بود چندین آثار اوپرائی دیگر خود را ، پس از مبارزه های پی گیر و قهرمانانه همه نوع شکست و ناکامی ، در صحنه های مختلف به مرحله اجرا بنهد .

سن سانس کار آهنگ سازی و نوازندگی را در عین حال دنبال می کرد . همچنان در فرانسه و در کشورهای دیگر کنسرت های بسیار موفقی اجرا می نمود . حافظه موسیقائی او شکفت انگیز بود و «تکنیک» نوازندگیش همه نوع هنر نمائی فنی را برایش امکان پذیر می ساخت .

در باره زبردستی او در نوازندگی داستانها نقل کرده اند . از جمله اینکه روزی لیست بدیدن او در جایگاه اورگ کلیسا رفت و در ضمن گفتگو به مناسبتی اشاره کرد که ممکن نیست قسمتی از یکی یکی از آثار او را ، به دلائل فنی ، بتوان

برای اورگ تنظیم کرد و بر روی آن نواخت. سن سانس بی درنگ وفی البداهه همان قسمت را با سهولت و درعین حال صحت و امانت مبهوت کننده‌ای بر روی اورگ نواخت. لیست، که تحت تأثیر هیچ هنر نمائی فنی نمی‌رود و هر نوع «تردستی» نوازندگی برایش بازی کود کانه‌ای بیش نبود، حیرت‌زده گفت: آنچه را دیده و شنیده‌است نمی‌تواند باور کند...

سن سانس در نوازندگی و در آهنگسازی، استاد مسلم «تکنیک» بود. در کار هنری از ابهام و تیرگی گریزان بود و به‌دقت و روشنی گرایش داشت. مردی با اراده و پی‌گیر بود. برای نیل به هدفی «عاقلانه» همه نیروی خود را به کار می‌انداخت. معتقد بود که منطق، اگر مصمم باشیم از آن پیکیرانه و شجاعانه دفاع کنیم، سرانجام پیروز می‌شود.

در این مورد حق با او بود. پشتکارش بر همه موانع فائق آمد. مردی که سالها «مزاحم» مدیران اوپراها بود سرانجام موفق شد، پس از اینکه شهرت و افتخار به سراغش آمد معروفترین موسیقی‌دان زمانش ساخت، آنها را برخاک پایش به کشاند. آنان در ربودن اوپراهایش بر یکدیگر سبقت می‌جستند، گو که این اوپراها، به آثاری که در گذشته از قبولشان خودداری کرده بودند، نمی‌ارزید. بلافاصله پس از اینکه اوپرائی به سر می‌رساند، موجبات اجرایش را فراهم می‌کردند. وی عمر هنری خود را در اوج افتخار و جلال به پایان رساند. در حالی که آثار غنائی و اوپرائیش («ژانیر»، «بربرها»، «پاریزاتیس»، «هلن»...) یکی پس از دیگری به روی صحنه می‌آمد، سه سنفونی و پنج کنسرتو برای پیانو، سه کنسرتو برای ویولون، دو کنسرتو برای ویولونسل



و آثار او برای موسیقی مجلسی در اکناف جهان نواخته می‌شد. موجبات رضایت خاطر، و عزت نفس، او به صور گوناگون فراهم می‌گردید. افتخار نادر و کم سابقه گشایش موزه‌ای به نام خود و همچنین مجسمه خود، در شهر «دیپ»، نیز نصیبش شد.

در روزگشایش موزه و مجسمه او ، همه در انتظار بودند که پس از سخنرانی های غرای شخصیت های رسمی در مدح او سخنرانی مفصلی از او بشنوند . ولی وی با سادگی به گفتن این چند جمله اکتفا ورزید: « چون معمولاً مجسمه مردگان را برپا می دارند ، پس من نیز مرده ام . بنابراین اجازه دهید همچون مردگان سکوت کنم ! » و لبخند زنان برجای خود نشست ...

سن سانس را ظاهراً مردی تندخو معرفی کرده اند که در «متلك» گوئی تند و تیز ید طولائی داشت و در جانب داری حدت و شدت به خرج می داد . اما کسانی که او را بهتر شناخته اند معتقدند که در پس این ظاهر صفات انسانی واقعی و قلبی مهربان نهفته بود . بهر حال از لحاظ هنری در وجود او یکی از بزرگان کلاسیک سنت خالص ملی فرانسه را جلوه گر می دانند که آثاری با «روشنی» ، اعتدال و توازن و منطق و کمال تکنیک بی نظیری به یادگار گذاشته است . در ربع قرن اخیر شدت و محبوبیت آثار او ، مخصوصاً در نسل جوان ، اندکی روبه کاهش نهاده است و بیش از پیش اصطلاح «فورمالیست» در ذم او به کار می رود (چرا که حقاً نیز کمال فورم شاید برجسته ترین صفات هنری آثار او باشد) . اما بعید نیست که این طبع و «مد» روز چند صباحی بیش نباید و آثار و شخصیت سن سانس با بصیرتی بیشتر قضاوت و بررسی شود .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی